

## در شرائط وقف

انقاد وقف موكول بچهار امر است :

- ۱ - دوام وقف .
- ۲ - تنجز وقف .
- ۳ - تصرف در موقوفه از طرف موقوف عليه .
- ۴ - اخراج موقوفه از ملكيت واقف .

۱ - دوام وقف طبق اجماع محصل فقهاء عظام است و طبق نظريه صاحب عنيه و خلاف وسائر وساير كتب فقهيه و نظريه فحول از علماء اماميه است در نتيجه هر گاه موقوفه را براي مدت معيني وقف نمايند آن وقف باطل است و در صورتيكه واقف در مقام انشاء وقف نظر ب مدت معيني نداشته باشد و منظور او اجراء وقف باشد آنكه بدون ذكر مدتي نمايد آن وقف صحيح تلقى ميشود و بعضى از فقهاء كه وقف با ذكر مدت را باطل دانسته اند استناد آنها بقاعده «انما الاعمال بالنيات» است روى اين اصل چون قصد واقف دوام وقف نيست از اين جهت يك چنين وقفي را باطل دانسته اند .

عده اى از فقهاء ملك مورد وقف را كه ذكر مدت شده باشد حبس دانسته و نظريه آنها آنستكه ملك مورد وقف را در مدتيكه واقف براي وقفيت آن معين نموده است بمنزله حبس آن ملك بايد دانست و با آن ملك عمل بحبس بايد نمود چنانكه در مقام انشاء وقف واقف بجاي گفتن كلمه وقت حبست الملك ابد گفت بايد آنرا وقف تلقى نمود چه آنكه حبس ملك بطور ابد و هميشگى حبس نيست بلكه وقف است و آثار وقفيت براو مترتب ميشود ولى عده اى از علماء متقدمين در موارد مذكور فوق قائل ببطلان وقف و حبس گرديده اند و اشعار داشته اند كه وقف و حبس مختلف اند و ميتوان حبس را بجاي وقف و وقف را بجاي حبس قرارداد ولى بشرحيكه فوقاً ذكر شد مشهور از علماء حبس و وقف موارد مذكور فوقه را صحيح دانسته اند .

در صورتيكه واقف ملكي را وقف براشخاصى نمايد كه بعد از چندي موقوف عليهم منقرض و كسى از آنها باقى نماند و جانشيني هم واقف براي موقوف عليهم اوليه تعيين نموده باشد آيا ملك مذكور بوقفيت باقيست و عوائد آنرا بايد با اجازه حكام شرع بمصرف امور خيريه رساند يا آنكه در اثر انقراض موقوف عليهم ملك از وقفيت خارج ميشود مثل آنكه كسى ملك خود را وقف براولاد خود نمايد و بعد از چندي تمامى اولاد فوت نمايند و جانشيني نداشته باشند ؟

## در شرائط وقف

اکثر از فقهاء و قضاة صحیح دانسته و مصرف عوائد موقوفه را امور خیریه با فقراء آنها با نظر حاکم شرع قرار داده اند بعضی از علماء در مورد انقراض اولاده قائل بانحلال وقف شده اند یعنی وقف تا زمانیکه موقوف علیهم حیات داشته اند صحیح و پس از انقراض اولاده چون موقوف علیهم در خارج وجود ندارد قائل بانحلال وقف و عود آن بملکیت واقف شده اند و استناد آنها بروایتی است که از معصوم وارد شده که فرموده است « **الوقوف بحسب ما یوقفها اهلها** » روی روایت مذکور چون واقف نظر او استفاده اولاد خود از موقوفه بوده و در اثر فوت اولاد و انقراض آنها موضوعی برای موقوف علیهم باقی نمی ماند از اینجهت قائل بانحلال وقف شده اند .

ولی حق آنستکه موقوفه مزبور که موقوف علیهم آن منقرض شده با نظر مجتهد و حکام شرع بمصارف خیریه برسد و بحال و قفیت باقیست زیرا با انشاء وقف و تصرف اولاد واقف بعنوان موقوف علیهم ملک مذکور از ملکیت واقف خارج شده و موجبی برای تملک ثانوی واقف موجود نیباشد .

۲ - از شرائط صحت وقت تنجز وقف است یعنی در موقع انشاء صیغه وقف واقف نمیتواند و قفیت ملک خود را معلق بشرائطی قرار دهد مثلا بگوید اگر زید از سفر آید فلان ملک من وقف بر اولاد من است و لو اینکه شرط مذکور یعنی آمدن زید هم متیقن الحصول باشد آن وقف صحیح نیست زیرا در موقع انشاء وقف بنحو تملیق جمله ای که دلیل رو قفیت منجز ملک باشد ذکر نشده بلکه و قفیت را مشروط بآمدن زید از سفر قرار داده و فرض آنستکه در آمدن حصول شرط هم انشاء وقف دیگری نشده است از اینجهت وقف بعمل نیامده و ملک کما کان بملکیت واقف مذکور باقیست .

ولی عده ای از فقهاء قائل بحسب بودن موقوفه گردیده اند و اشعار داشته اند که چون حبس ملک بنحو مقید و مشروط جائز است از اینجهت انشاء مذکور را موجب حبس شدن ملک باید قرارداد این نظریه مطابق عقیده صاحب مختلف و ایضاح و جامع المقاصد و روضه و غیره می باشد .

بنا بر قول اشخاصی که وقف غیر موبد را صحیح دانسته اند یا آنکه وقف مذکور را حبس تلقی نموده اند پس از گذشتن مدتی که واقف یا حابس آنرا وقف قرار داده هرگاه موقوف علیهم مرده باشند نسبت باصل ملک چه عملی باید انجام شود آیا عین موقوفه در صورت بقای واقف بملکیت واقف بر میگردد و در صورت فوت واقف ورثه او در آن زمان منتقل میشود یا آنکه ملک مذکور کما کان موقوفه شناخته شده و اختیار آن با حکام شرع میباشد و در صورتیکه قائل بمورد ملک بملکیت واقف شویم و واقف هم فوت نموده باشدو فرض کنیم که وراثت آن واقف در زمان انقضای وقف تغییر یافته باشد یا بمعنی که در موردی که ملک را وقف بر اشخاص معینی نموده وراثت او عبارت از دو پسر بوده است و فعلا که ملک بملکیت واقف بر میگردد و نفر اولاد مذکور فوت شده باشند و وراثت مالک و واقف اشخاص دیگری باشند آیا انتقال ملک بواقف و قائم مقام او عبارت از وراثت فعلی است یا

وراثی که در حین وقف غیر مؤبد داشته است .  
 بعبارت واضح تر آنکه هر گاه فرض کنیم کسی ملکی را وقف بر چهار نفر معین نموده باشد که آن ۴ نفر در مدت بیست سال از ملک مزبور بعنوان موقوف علیهم استفاده کنند و نیز فرض نماییم که شخص مالک در تاریخچه که انشاء وقف باشخاص در مدت بیست سال نموده دارای چند اولاد باشد که در صورت فوت او اولاد او از ملک نامبرده مستفید گردند و فرض نماییم که اولاد در زمان حیات واقف فوت نموده باشند و ورثه بعدی او برادر و خواهر آن واقف باشند و تصور نماییم که با انقراض موقوف علیهم و سرآمد وقف ملک موقوفه بملکیت واقف یا ورثه او منتقل میشود آیا مراد از ورثه واقف وراثت زمان انشاء وقف بوده یا ملک وراثت اشخاصی در حین انقضاء مدت و برگشت وقف بملکیت واقف است .

موضوع محل اختلاف است بعضی از فقهاء گفته اند که عین ملک موقوفه غیر مؤبد بورثه اولیه واقف منتقل میشود و بعضی گفته اند که بورثه بعدی واقف منتقل میگردد بنشاء اختلاف روی این اصل است که موقوفه مزبور را مثل بیع خیاری دانسته اند که با فسخ معامله خیاری ملک در زمان فسخ منتقل بمالك اولیه میشود و بعضی انتقال را در زمان انشاء معامله خیاری تصور نموده اند یعنی فسخ را حل عقد اولیه قرار داده که با فسخ وحل اولیه ملک کماکان بملکیت ذوالخیار و با بیع شارط منتقل میشود یا از گذشتن زمان خیار و استفاده از فسخ موجب تملك بعدی با بیع شارط خواهد شد و چنانکه در باب خیار گفته شده است که فسخ بیع خیاری حل عقد اولیه است نه تملیک بعدی با بیع چون موضوع قسابل تأمل است بقیه را بفهم خوانندگان محترم مقاله قرار داده ایم .

در این مورد هم همین اختلاف موجب اختلاف نظر علماء شده باین معنی از موقعی که عقد وقف محدود انجام شده پس از گذشتن مدت مذکور در ضمن علاقه واقف یا حابس را نسبت بعین ملک ثابت دانسته اند که پس از انقضای مدت وقف یا حابس ملک بملکیت شخصی واقف باقی بوده و قسابل استفاده بعنوان ملکیت است ولی اشخاصی که مالکیت واقف یا حابس را پس از انقضای مدت وقف یا حابس تصور نموده اند و در صورت فوت واقف ملک را متعلق بورثه مستقیم واقف میدانند روی نظریه بعضی از علماء که وقف غیر مؤبد را باطل دانسته و ملک را ملک واقف تصور نموده اند ملک کماکان بعد از گذشتن مدت حبس بملکیت واقف و حابس تعلق میگیرد و در صورت فوت واقف و حابس بورثه مستقیم مشارالیه تعلق میگیرد .

هر گاه واقف ملکی را وقف بر اولاد خود « ماتعاقبو و تناسلو » نماید و بعضی از اولاد اولیه واقف فوت شود و اشخاصی که از اولاد فوت نموده اند دارای اولاد باشند آیا اولاد اشخاص فوت شده هم با اولاد مستقیم واقف در عوائد موقوفه شریک و سهیم هستند یا آنکه تمامی عوائد موقوفه تعلق با اولاد اولیه واقف دارد و اولاد اولاد با بودن طبقه اول از اولاد در موقوفه مذکور سهیم نمیشوند .

## در شرائط وقف

اکثر از فقهاء گفته اند که عوائد موقوفه منحصرأ بطبقه اول از اولاد واقف تعلق دارد و اولاد اولاد چون در طبقه مساوی با اولاد اولیه نمیباشند از اینجهت محق در موقوفه نخواهند بود بعضی از فقهاء در مورد قائل بتساوی اولاد اولاد با اولاد مستقیم واقف شده اند و نظر آنها آنستکه چون واقف در انشاء وقف قائل بتساوی اولاد و اولاد اولاد شده و کلمه ای که دلیل بر تأخر اولاد اولاد باشد در انشاء وقف خود ذکر ننموده از اینجهت تمامی اولاد واقف اعم از مستقیم و غیر مستقیم در موقوفه محق میباشند .

ولی نظریه اولیه بنظر فحول از علماء بهتر است زیرا مطابق عرف و متبادر از انشاء واقف موقوف علیه اولاد مستقیم مشارالیه میباشد .

هر گاه واقف ملکی را وقف بر اولاد خود و یکی از ارحام مثلاً برادر و خواهر ابوینی بشرطی که فقیر باشند قرار دهد آیا این وقف صحیح است یا در اثر شرط و مجهول بودن فقر برادر و خواهر وقف باطل است و آیا با فوت اولاد و اخوان واقف عوائد موقوفه باید بقرا داده شود یا آنکه بواسطه انقراض موقوف علیهم وقف باطل یا منحل میگردد بعضی از علماء وقف مذکور را نسبت با اولاد صحیح و نسبت با ارحام فقیر باطل دانسته اند و با فوت اولاد تمامی موقوفه را متعلق بقرا دانسته اند .

منشاء نزاع روی این اصل است که آیا تبعیض در وقف جایز است یا آنکه موجب بطلان وقف میشود و در صورتیکه قائل به تبعیض وقف شویم یعنی وقف بر اولاد و اخوان فقیر را نسبت با اولاد صحیح و نسبت با اخوان بواسطه شرط و جهل باستحقاق آنها باطل بدانیم و باید موقوفه را بالنسبه با اشخاص موقوف علیهم از اولاد و اخوان منظور نمود و سهم اولاده را از موقوفه صحیح و سهم اخوان فقیر را بواسطه شرط و جهل بقرا آنها باطل بدانیم هر گاه در چنین موردی اولاد هم فوت نمایند و فوت آنها بعد از فوت واقف و مورث خود باشد سهمی اولاد از موقوفه باید با اولاد آنها داده شود در صورتیکه دارای اولاد نباشند باید باختیار حاکم شرع قرارداد که بمصارف خیریه و فقرا برسانند .

هر گاه واقف ملک خود را وقف بر شخص قرار دهد وقف باطل است . هر گاه ملک را وقف بر اولاد خود قرار دهد مشروط بتأدیه قروض واقف نیز باطل است هر گاه کسی ملکی را وقف بر شخصی نماید و در ضمن عقد وقف شرط کند که خود واقف در صورت احتیاج حق استفاده از وقف را داشته باشد وقف بواسطه اشتراط واقف باطل است و بطلان وقف مستند بروایتی است که ذیلا ذکر میشود .

از حضرت اباعبدالله علیه السلام سؤال شده است که هر گاه کسی مال خود را صدقه قرار دهد و در ضمن اظهار کند که در صورت احتیاج با استفاده از صدقه مزبور خود او (یعنی شخص واقف) اولویت با استفاده از آن مال را داشته باشد و در این موقع واقف فوت نماید آیا وقف باطل است و آن مال بملك ورثه بر میگردد یا آنکه بعنوان وقفیت باقی است حضرت اباعبدالله فرموده «یرجع میراثا الی اهلته» .

اخبار دیگری طبق روایت مذکور ذکر شده که محتاج بذکر آنها نیست . در صورتیکه کسی ملکی را وقف بر اولاد خود نماید و در ضمن عقد وقف بر اولاد

## در شرائط وقف

شرط کند که اولاد که موقوف علیهم هستند یکسهم ازدهسهم عواید حاصله از موقوفه را بارحام فقیر واقف تادیه نمایند.

بعضی از فقهاء وقف را باطل دانستند و استدلال نموده اند باموری که ذیلا اشعار میگردد  
اولا شرط مذکور را مخالف مقتضای عقد دانسته اند.

ثانیا مخالف بامفاد وقف است زیرا در اثر اتیان بشرط مذکور سهم موقوف علیهم کمتر خواهد شد و این معنی مخالف مفاد وقف است.

عده ای از فقهاء قائل بصحت وقف و عدم تکلیف اتیان موقوف علیهم به شرط مذکور شده اند و حق بطلان وقف است زیرا اتیان بشرط مذکور و تادیه سهمی از منافع موقوفه بشخص خارج از موقوف علیهم بمنزله تبدیل وقف است و آنها شرعا ممنوع است طبق آیه کریمه «فمن بدله بعد ماسعه».

هرگاه شخص ملکی را وقف بر شخصی نماید و در ضمن عقد وقف اشعار دارد که در صورتیکه بعدا دارای اولادی شوم از موقوف علیهم باشد بعضی از فقهاء وقف مزبور را بواسطه تردید واقف باطل دانسته اند.

عده ای از علماء وقف را صحیح میدانند و تردید در موقوف علیهم را تردید در اصل نمیدانند و نظریه آنها را صاحب جواهر الکلام ذکر و اشعار داشته است.

هرگاه کسی ملکی را وقف بر بعضی اولاد خود نمود و بعدا عده دیگر از اولاد را نیز جزء موقوف علیهم قرارداد آیا چنین وقفی صحیح است یا نه ؟

عده ای از فقهاء وقف مذکور را صحیح دانسته و استناد آنها باخباری است که ذیلا ذکر میشود از علی ابن یقطین روایت شده است که گفت سؤال کردم از حضرت ابوالحسن علی علیه السلام از مردی که صدقه قرارداد قسمتی از مال خود را بر بعضی از اولاد خود بعدا معلوم شود که عده ای دیگر از اولاد وجود دارند که در ضمن موقوف علیهم ذکر نشده آیا جایز است که آن اولاد بعدی را هم جزء موقوف علیهم قرار داد حضرت فرمود «لا بأس بذلك» و روایت دیگر نیز از حضرت ابوالحسن رضا (ع) سؤال شد که هرگاه مردی ملکی را بر بعضی از اولاد وقف کند بعد غیر از اولاد خود را داخل کند حضرت فرمود «لا بأس» اخبار دیگری نیز وارد است که موردی برای ذکر آنها است.

از نتیجه اخبار مذکور معلوم میشود که ادخال اشخاص دیگری در موقوف علیهم جایز است.

ولی آنچه بنظر مشهور از علماء است آنستکه وقف مذکور صحیح نیست و اگر هم صحیح باشد منحصرأ مر بوط با دخال اولاد واقف بوده نه اشخاص خارج یعنی در موردی که ملکی را وقف بر اولاد نموده دیگر حق بهم زدن وقف و ادخال دیگری را که خارج از اولاد باشد ندارد و اگر هم اشکالی متوجه باشد در مورد ادخال اشخاص خارج از اولاد است والا مطابق قواعد کلی پس از وقوع صیغه وقف و تعیین موقوف علیهم و تصرف آنها در موقوفه ارکان وقف انجام شده و واقف حق تغییر و تبدیل موقوف علیهم را ندارد و اخبار

مذکور هم مربوط و منحصر بادخال سایر اولاد واقف است و فلسفه آنستکه شخص واقف در موقع انشاء وقف موقوفه مورد بحث را وقف بر اولاد نموده است و ذکر بعضی دیگر از اولاد بعنوان موقوف علیهم خللی بوقف وارد نمینماید زیرا که در موقع انشاء وقف همان نظر کلی را داشته است یعنی در موقع انشاء وقف اولاد دیگری که جزء موقوف علیهم ذکر نشده است مورد نظر واقف بوده و عدم ذکر او خللی بصحت وقف وارد نمی نماید و بعبارة آخری در موقعیکه انشاء صیغه وقف را بنام بعضی از اولاد نموده نظر او کلیه اولاد بود و ذکر اسامی بعض از آنها دلیل انحصار موقوف علیهم را بآن بعض نمیرساند .

موضوعیکه بین دانشمندان مورد اختلاف است مالکیت موقوفه است بعضی از فقهاء عقیده بمالکیت واقف نسبت بموقوفه دارند و مدعی هستند که موقوفه مذکور کماکان بمالکیت واقف باقیست فقط حق فروش و انتقال آن ملک را بغیر ندارد ولی در سایر تصرفات مالکانه مجاز و مالکیت او نسبت باین نحو از تصرفات ملنی نشده است و باید آن ملک در بدمالک یا قائم مقام او بهمین حال باقی و برای استفاده از ثمره و حاصل او باقی باشد .

عده دیگری از علماء متقدمین و متأخرین گفته اند که موقوفه بمالکیت موقوف علیهم منتقل میشود و مشارالیه هم حق فروش و انتقال بغیر را ندارند ولی سایر جهات مالکیت را نسبت بملك موقوفه دارا میباشند .

عده دیگر از فقهاء معتقدند که موقوفه ملك باری تعالی است بمقاد کریمه «**لله ملك السموات و الارض**» ولی این نظر را سایر علماء مورد تنقید قرار داده و اشعار داشته اند که حق تعالی منزله از ملکیت و مالکیت است و نحوه مالکیت حق سبحانه روی روابط ظاهری نیست بلکه مالکیت حق تعالی روی سلطه و قدرتی است که بتمام موجودات دارد و منظور واقف هم خروج ملك از ملکیت مالک و تعلق بموقوف علیهم است ظاهر آن حتی در موردی که وائف ملك خود را وقف بر جهت عامه نماید یعنی وقف بر مساجد و پل و غیره قصدش خروج از ملکیت خود و تملك بر حق سبحانه و تعالی را بر حسب ظاهر هم منظور ندارد بلکه منظور از خروج موقوفه از ملکیت واقف و تملك حکام شرع بوده است .

بعضی از فقهاء در مورد قابل بفرق بین موقوف علیهم گردیده و وقف بر جهت و وقف بر اشخاص را مختلف دانسته و گفته اند که چون وقف بر مسجد و پل و کاروانسرا مورد نظر تمام افراد مسلمین از استفاده آن موقوفه بطور تساوی است و نمیتوان هیچیک را مقدم برد دیگری قرار داد لذا مالکیت بر املاکی را که وقف بر جهت عامه باشد مختص بحق سبحانه و تعالی دانسته و در مورد وقف بر اشخاص معتقد بتعلق موقوفه بموقوف علیهم هستند و استناد آنها بجواز فروش موقوفه یا تبدیل موقوفه بموقوفه دیگری است که در نظر آنها بهتر از موقوفه اولی میباشند و حق آنستکه در اعیان و املاک موقوفه گفته شود که مالکیت بمعنی شرعی و عرفی از مالک سلب شده و موقوف علیهم اولی و احق در تصرف و استفاده از موقوفه

مطابق اقتضای محل و موقع میباشد .

هر گاه مصلحت موقوفه اقتضای فروش یا تبدیل آن را داشته باشد موقوف علیهم حق فروش و تبدیل را دارند و در موردیکه موقوف علیهم محدود و مشخص نباشد مثل وقف بر سادات و فقرا که نمیتوان حق فروش یا تبدیل را برای اشخاص قائل شد در آن مورد حاکم شرع موقوفه را بنام فقراء یا سادات فروخته یا تبدیل مینماید .

در صورتیکه واقف، ملکی را وقف بر اولاد و اولاد اولاد خود نماید عوائد موقوفه بنحو تساوی با اولاد و اولاد اولاد داده میشود و دخترهای واقف هم حق استفاده از موقوفه را بنام اولاد واقف دارند و بعضی دیگر قائل بمحق نبودن اولاد دختران واقف از موقوفه هستند و استناد آنها بجمله ای که در عرف و عادت مشهور است که « بنو نابنوا بنائنا و بناء بنائنا اولاد الاباء » گفته اند نسل دختری بنام پدر دختر خوانده نمیشود بلکه بنام پدر آن طفل خوانده میشود و این دلیل بر آنستکه اولاد دختر را اولاد پدر دختر نمیدانند ولی این نظریه صحیح نیست زیرا گوینده این جمله معلوم نیست اگر هم معلوم باشد سندیت ندارد بعلاوه مقصود گوینده جمله مذکور سلب اولادی دختر را نمینماید بلکه مقصود آنستکه اولاد دختر بنام پدر آن اولاد میباشد و هیچگاه اولادی را بنام مادر قرار نداده اند بعلاوه این جماعات اثر شرعی در اینگونه موارد نداشته و ندارد .

هر گاه موقوف علیهم موقوفه ای متعدد باشد و در اثر اختلاف موقوف علیهم موقوفه مذکور مشرف بخرابی گردد یا آنکه روی موقعیت وقت تبدیل موقوفه را بملك دیگر بصلاح موقوفه بدانند در اینگونه موارد فروش موقوفه و تبدیل آن جایز است ولی فروش یا تبدیل باید با نظر حاکم شرع انجام گیرد زیرا وقف بر سادات و فقرا را نمیتوانند اشخاصی بنام فقرا و سادات بفروشد .

در صورتیکه واقف ملکی را وقف بر اولاد خود نمود و اولاد مستقیم واقف فوت شوند آیا اولاد اولاد هم جزء موقوف علیهم میباشد یا آنکه اولاد اولاد جزء موقوف علیهم نیست و باید موقوفه را جزء موقوفاتی که باختیار حاکم شرع است گذارد بعضی گفته اند که اگر اولاد اولاد را واقف در موقع انشاء وقف ذکر نکرده باشد دلیل خروج آنها از موقوف علیهم نخواهد بود .

هر گاه موقوف علیهم ملك موقوفه را بمدت مدیدی اجاره دهند و در ضمن مدت اجاره تمامی موقوف علیهم فوت نمایند آیا اجاره بحال خود باقیست و موقوف علیهم بمدی فقط حق استفاده از مال الاجاره آن ملك دارند یا آنکه اجاره بواسطه فوت موقوف علیهم ملغی و بلا اثر میباشد و موقوف علیهم بمدی حق اجاره دادن آن ملك موقوفه را دارند . بعضی از فقهاء قائل بصحت اجاره در تمام مدت اجاره شده و فقط موقوف علیهم بمدی را محق در اجاره دادن موقوفه دانسته اند توضیح اینمعنی در باب اجاره ذکر شده و آنچه میتوان روی آن اظهار نظر نمود و از کلمات فقهاء استفاده کرد آنستکه موقوف علیهم اگر بیش از مدتیکه عرفاً و عادتاً برای زندگی او تعیین شده اجاره دهد اجاره نسبت بمدت زائد صحیح نیست مثلاً سن موقوف علیهم در حدود پنجاه یا شصت باشد و موقوفه خود

### در شرایط وفات

را بمدت پنجاه یا شصت سال دیگر اجاره دهد چون عمر طبیعی بیش از هشتاد تا نود سال نخواهد بود و اجاره ای که داده در زائده از مدتی که فرض شده میباشد لذا با فوت موجر اجاره ملغی و منسوخ میگردد ولی در صورتیکه مدت اجاره کمتر از عمر طبیعی موقوف علیهم باشد اجاره صحیح و بفوت موجر ملغی نخواهد شد .

عده دیگر از علماء گفته اند چون اجاره در موقع خود صحیحاً انجام شده لذا با فوت موقوف علیه منسوخ نخواهد گردید و در اثر فوت او اجاره بحال خود باقی تا مدت مذکور در اجاره نامه منقضی گردد ولی عده دیگر از فقهاء اجاره را بفوت موجر باطل و منفسخ میدانند .

باید بیاب اجاره رجوع نبود که نظریه علماء در این خصوص معلوم شود و در مقاله ای که بعداً تنظیم خواهد شد این قسمت از باب اجاره بعرض خواهد رسید .

